

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِینَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَوْ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْخُسَيْنِ يَوْمَ الْوُزُودِ وَ تَبَيَّنْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ
الْخُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

بحث در حل تعارضی بود که بین روایات داله بر تثلیث امر و روایات وارد در ذیل آیه
مبارکه «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً» بود. که از آن روایات استفاده می‌شد که امر در یک
معنای جامع استعمال شده. از این روایات استفاده می‌شود که نه این امری که در باب
امر به معروف واجب است یا نهی‌ای که در باب نهی از منکر واجب است همین امر و
نهی لسانی به صیغه امر و نهی است. بنابراین ، این با آن تعارض می‌کند.

خب اجوبه‌ای داده شد و بررسی شد این بحث ان شاءالله دیگه تکرار... یعنی هم این جا
نافع است برای ما، هم در بحثی که بعد در مراتب امر به معروف آن جاها می‌آید دیگه آن
بحث‌ها دیگه چون این جا کردیم آن جا ان شاءالله تکرار لازم ندارد. یعنی همین بحث‌ها در
آن جا هم باید به یک شکل دیگری انجام بشود.

جواب دیگر که حالا جواب پنجم ممکن است باشد در این جواب‌های که تا حالا گفتیم این
است که ما یک روایتی داریم معتبره سلیمان بن خالد، این روایت سلیمان بن خالد
می‌تواند انقلاب نسبت ایجاد کند بین آن روایات و این روایات. اگر چه در بدو نظر این دو
طایفه با هم تعارض دارند اما توجه به روایت سلیمان خالد موجب انقلاب نسبت می‌شود.
ما دو جور انقلاب نسبت داریم، یکی متداول است که در اصول گفته می‌شود این است که
دو تا روایت مثلاً داریم، دو تا دلیل داریم نسبت‌شان تباین است. یک دلیل سوم پیدا
می‌شود یکی از این متباینین را تخصیص می‌زند. بعد از تخصیص زدن نسبت‌شان
برمی‌گردد به عموم و خصوص مطلق. به این می‌گویند انقلاب نسبت. مثلاً یک روایتی
داریم که «ذرق کل طائر نجس» ذرق هر طائری، مدفوع هر طائری نجس است. یکی
دیگه هم می‌گوید، روایتی دیگری مثلاً داریم می‌گوید «لابأس بذرق طائر» یا «بکل طائر»
یک روایت دیگه می‌آید می‌گوید که طائر مأكول اللحم لابأس به ذرق او. طائر مأكول

اللحم. خب این روایتی که می‌گوید طائر مأكول اللحم لابس با آن روایتی که می‌گوید کلاً لابس که با آن تنافی که ندارد این جا. آن کلاً می‌گوید این هم در مأكول می‌گوید. اما نسبت به آن روایتی که گفت ذرق هر طائری نجس است با آن تنافی دارد. این اخص مطلق از آن هست. این روایت که می‌گوید ذرق طائر مأكول اللحم پاک است تخصیص می‌زند آن روایتی را که می‌گفت ذرق کل طائر نجس است. بعد از این تخصیص این روایتی که گفت ذرق کل طائر نجس مال چی می‌شود بعد از این تخصیص؟ می‌شود مال غیر مأكول اللحم. می‌شود مال محرم اللحم. وقتی شد مال محرم اللحم پس این حالا تازه این دلیلی که قبلاً تبیین کلی با آن داشت و تعارض بود و شاخ به شاخ بودند حالا می‌شود اخص مطلق از آن روایاتی که می‌گوید «لیس بأس بذرق کل طائر». خب می‌آید غیر مأكول اللحم‌ها را از تحتش خارج می‌کند و آن می‌شود لابس و لیس به بأس می‌شود مال مأكول اللحم‌ها. این همان انقلاب نسبتی است که در اصول معروف است و متداول که نسبت از نسب اربعه را تعویض می‌کند. قبلاً تبیین کلی بود این تبیین کلی را تبدیل کرد به نسبت عموم و خصوص مطلق. حالا یک بحثی در اصول هست که آیا این تقدیم خاص بر عام مال آن‌هایی است که من الاول خاص بودند یا آن‌هایی هم که به این روش خاص می‌شوند این عملیة التخصیص در باره آن‌ها جاری است. این همان بحث انقلاب نسبتی است که آن جا مهم است خب اقوالی هم در آن هست که بعضی‌ها گفتند بله لافرق بین مخصص‌هایی که من الاول مخصص بودند و اخص مطلق بودند یا آن‌هایی که نه از اول نبودند ولی به واسطه یک دلیل سومی نسبت‌شان تعویض شده و تبدیل شده. خب این انقلاب نسبت معروف. این انقلاب نسبت انقلاب نسبتی است که نمی‌آید این نسبت‌های از نسب اربع را عوض کند، نه می‌آید یک تفسیر می‌کند برای کلام که با توجه به آن تفسیر وصف تعارض از بین می‌رود، صفت تعارض از بین می‌رود، صفت ناخوانی از بین می‌رود که آن جایی که انقلاب به معنای اول هست در حقیقت آن منشأ انقلاب دو کار می‌کند؛ یک، نسبتی از نسب اربع را از بین می‌رود و در پرتو آن، آن تعارض را هم از بین می‌برد. اگر انقلابی شدیم و قائل به انقلاب نسبت شدیم. اما در یک جاهایی است که آن کار اولی را انجام نمی‌دهد فقط می‌آید کار دومی را انجام می‌دهد این هم یک نحو انقلاب نسبت است، اگر هم دل‌تان بخواهد بگویید انقلاب الوصف است. این نسبتی که می‌گوییم در آن جا آن نسبت فقط نسب اربع نیست که تبیین و تساوی و عموم و خصوص من وجه باشد. حالا در این جا....

سؤال: ...

جواب: شبیه قرینه است. از این می‌فهمیم که آن جا.... حالا توضیح که می‌دهم روایت سلیمان خالد را که چه جور این روایت سلیمان بن خالد مدعا حالا این هست، این نقش را ایفاء می‌کند در این جا.

حالا روایت سلیمان خالد را بخوانیم. این روایت در کافی شریف هست که سید هاشم بحرانی در برهان در ذیل آیه مبارکه نقل فرموده. صاحب وسائل هم در باب بیستم «تَابُ تَأَكُّدِ اسْتِحْتَابِ دُعَاءِ الْأَهْلِ إِلَى الْإِيمَانِ مَعَ الْإِمَّكَانِ» باب بیستم از همین ابواب امر به معروف و نهی از منکر هست. ایشان هم آن جا نقل فرموده.

و عنه عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى....

این را سید هاشم بحرانی «و عنه» آورده «و عنه عن محمد بن يحيى». مرحوم وسائل «محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى»

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ....

تمام من وقع فی السند تا برسیم به سلیمان خالد این‌ها از اجلای اصحاب هستند و عبدالله بن مسکان هم علاوه بر وثاقت از اصحاب اجماع است. اما سلیمان خالد ایشان توثیقات دارد یعنی شیخ مفید در ارشاد توثیق فرموده علی المحکی و نجاشی در باره‌اش فرموده: «وجه قارئ فقیه وجه» از این عبارت بعید نیست که استفاده بکنیم وثاقت را. چون این وجه که این جا گفته می‌شود ظاهر این نیست نه یعنی این که توی مردم وجه مثلاً رئیس بوده و این‌ها. این وجه به مناسبت این که این کتاب کتاب رجال است و این‌ها یعنی وجه فی العلماء، فی الروات، فی المحدثین. خب کی می‌تواند فی المحدثین باشد. آدم وضاع کذاب، این که نمی‌تواند وجه بین محدثین باشد. این‌ها آیت و اماره وثاقت این بزرگوار هست و مرد بزرگی است این نجاشی در باره ایشان می‌گوید ایشان از کسانی است که از اصحاب امام صادق تنها ایشان هست که با جناب زید به مجاهدت پرداخت و در این راه هم دستش ضربه دید، انگشتانش قطع شد و دارد که امام صادق سلام الله علیه خیلی ناراحت شدند، یعنی اخبار جزمی کردند جناب نجاشی و برای او و فرزندانش مثلاً دعا فرمودند. یک این جور عباراتی وجود دارد منتها در باب ایشان یک روایت دیگری هم هست که ایشان و دو نفر دیگر نامه‌ای نوشتند خدمت امام صادق (ع)، توی یک جمعی این نامه به دست حضرت رسید، حضرت که خواندند نامه را پرت کردند به حسب آن نقل و فرمودند «لیست بامام لهم» من امام این‌ها نیستم. از این گفته معلوم می‌شود که خب این آدم ناجوری بوده که امام فرموده. خب اما جواب آن روایت هم روشن است که این ظاهراً مسأله تقیه‌ای بوده و امام خواستند با این بیان تحفظ بر آن‌ها و صیانت آن‌ها را بفرمایند که من امام این‌ها نیستم. شاید یک مطلب این جوری آن هم توی جمع آوردند خدمت امام دادند از طرف آن‌ها حضرت این طور فرمودند کما این که نقل می‌کنند امام رضوان الله علیه در نجف بعضی از طواغیت آمده بودند از دولت بعثی آن جا بودند، می‌آیند نامه‌ای می‌دهند خدمت آقا، آقا می‌خوانند همان جا می‌گذارند بلند می‌شوند و می‌روند بیرون. نامه را هم با خودشان نمی‌برند، بی‌اعتنایی می‌کنند. این بعداً که خدمت ایشان گفته می‌شود ایشان می‌گوید برای این که این‌ها نشسته بودند برای این جهت سیاسی بود که من این کار را کردم. حالا این جا هم توجیه آن روایت دلالت نمی‌کند با توجه به خصوصیتی که دارد بر قدحی بر جناب سلیمان بن خالد. بنابراین سلیمان بن خالد علی الأقوی آدم ثقه‌ای است و احوالاتش را بیش از این هم خواستید به همان معجم که مراجعه کنید روشن است. بنابراین خود این سند من وقع فی السند بحمدالله تبارک و تعالی آدم‌های ثقه‌ای هستند مضافاً به این که این در کافی شریف هم هست، مضافاً به این که علی مبنای کسی که بگوید اگر سند تا اصحاب اجماع تمام بود دیگر لاینظر الی من بعده. این جا عبدالله بن مسکان از اصحاب اجماع است، تا عبدالله بن مسکان سند تمام است. پس ثابت می‌شود که عبدالله بن مسکان چنین حرفی را زده حالا عبدالله بن مسکان دارد نقل می‌کند از سلیمان بن خالد. اتفاقاً به نجاشی هم که نگاه کنید راوی کتاب سلیمان بن خالد همین عبدالله بن مسکان است که می‌گوید له کتاب که عبدالله بن مسکان راوی آن کتاب هست. بنابراین اگر کسی این مبنا را هم که مرضی ما نیست تبعاً لمشاخنا اما اگر کسی ... جلّ مشایخ ما اما بعضی مشایخ ما مثل مرحوم آقای فانی اصفهانی قدس سره قائل به این مبنا بودند که بله اگر تا اصحاب جماع کافی بود دیگر لاینظر الی من بعده. افسق فسقه و افجر فجره هم بعدش باشد حجه. ولی خب حالا این مبنا نادر است مثل مبناي مرحوم حاجی نوری رضوان الله علیه این طوری هست. علی‌ای حالِ بنابراین سند سندی

قوی‌ای است و معتبر است.

قَالَ: قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدٍ لِلَّهِ عِزٌّ لِي أَهْلَ بَيْتٍ وَهُمْ يَسْمَعُونَ مِنِّي....

من یک قوم و خویش‌هایی دارم که حرف من را گوش می‌کنند.

أَفَادُّوهُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ...

منتها آن‌ها شیعه نیستند. آیا من آن‌ها را دعوت بکنم به این امر؛ به تشیع؟

فَقَالَ تَعَمْ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ «بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْجَارَةُ».

حضرت فرمود بله، تمسک به این آیه کردند. خب خدا امر فرموده «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً» تو که می‌گویی این اهل من هستند، حرف من را هم گوش می‌کنند خب تو مشمول این آیه شریفه هستی.

خب به این روایت استدلال می‌شود که این روایت به بیانی که عرض می‌کنیم آن نسبت تعارض بین آن دو طایفه را حل می‌کند و نشان می‌دهد که آن چه که امام در این طایفه ذیل آیه فرمودند که «تأمرونهم و تنهونهم» و امثال این عباراتی که حضرت فرمودند مصداقی را دارند ذکر می‌کنند از چی؟ و راهی دارد ذکر می‌فرمایند از وقایع الأهل.

توضیح مطلب:

توضیح مطلب این است که تعارض بین آن طائفه و این طائفه روایات وارده در ذیل آیه شریفه مبتنی است بر این که این روایات ذیل آیه شریفه دلالت کند بر این که خصوص امر و نهی‌ای که به حسب عرف از کلمه امر و نهی فهمیده می‌شود یعنی صیغه افعَل و ماده امر به این جور بکن و نکن، افعَل، لاتفعَل خصوص این فهمیده می‌شود یعنی هم فهمیده می‌شود این‌ها و هم فهمیده می‌شود منحصرأ همین آن وقت تعارض می‌شود دیگه که آن‌ها دارند می‌گویند نه، مقصود از امر تثلیث است یعنی جامع بین لسان هست آن به شتی انواعها نه به خصوص افعَل و لاتفعَل. و ید و قلب آن دلالت می‌کند که امر و نهی این جامع بین این‌ها است در باب امر به معروف و نهی از منکر. این روایات دلالت می‌کند بر این که خصوص این است، مراد از امر خصوص این است. خب این با آن تعارض می‌کند. حالا این روایت سلیمان بن خالد می‌خواهد بگوید نه معنای این روایت این نیست که خصوص این است، چرا؟ چون مقدمتاً می‌دانیم که دعوت اعم است از امر و نهی فلذا در آیه شریفه فرمود «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران/104) این دعوت اعم است از امر به معروف و نهی از منکر. دعوت به امور دیگه هم می‌شود انجام بشود یکی از راه‌های آن هم امر به معروف و نهی از منکر است. یکی از مصادیق دعوت است.

در این جا سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) سؤال کرد «أَفَادُّوهُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ» دعوت‌شان بکنم؟ نگفت آمرهم به این که شیعه بشوید. «أَفَادُّوهُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ» حضرت فرمود بله، دعوت‌شان بکن چرا؟ چون مصداق آیه است خدا فرموده «قوا انفسکم» این هم یکی از راه‌هایش هست. پس این نشان می‌دهد که آن چه که با آن امثال این آیه می‌شود اختصاص به امر ندارد، دعوت مطلق که جامع بین آن امر و امور

دیگر هست با آن هم امتثال می‌شود و مشمول آیه شریفه است. وقتی این طور شد پس این نشان می‌دهد آن جا که حضرت فرموده تأمرنهم و تنهونهم یک مصداق رایج دم دستی واضح راحتش را خواستند بفرمایند، نه این که می‌خواهند بفرمایند منحصرأ این است. وقتی این طور نشد بنابراین آن روایات وارده در ذیل آیه شریفه دلالت بر حصر دیگه نمی‌کند که راه این است و لیس إلا تا به این که معارضه بکند با آن روایات. نه این مصداقی را دارد ذکر می‌فرماید....

سؤال: ...؟

جواب: بله ببینید عکسش را نمی‌شود گفت، ببینید آن روایات تثلیث آن که تصریح دارد آن جا می‌گوید امر چیه؟ سه قسم است؛ بالقلب و اللسان و الید. خب آن را که دیگه نمی‌توانیم کاری بکنیم. پس آن جا را کاری نمی‌توانیم بکنیم آن واضح است که معنایش جامع است. روایات وارده در ذیل آیه شریفه ظهورش در امر عرفی است. و این که منحصر هم هست این ظهور دارد در امر عرفی و ظهور در انحصار دارد. چرا؟ برای این که می‌گوید من چه کار بکنم، می‌گوید این کار را بکن. ظاهرش این است که وظایف‌ها همین است. و امتثال این آیه همین است. پس این دو تا را بظهوره دلالت می‌کند. روایت سلیمان بن خالد که نمی‌تواند آن روایات تثلیث را دستکاری بکند فقط این روایت‌ها را می‌تواند معنا بکند برای ما از این جهت می‌گوید این قرینه می‌شود که این تعارض را. چه جور قرینه می‌شود؟ توضیح قرینه شدنش این است که جناب سلیمان خالد سؤالش چی بود؟ نگفت آمرهم بالتشیع، آمرهم بهذا الامر، بالتدین بهذا الأمر، بانتهال هذا الأمر. این جور که نگفت. گفت ادعوه. ادعوه؛ دعوت معنایش اعم است از امر کردن، دعوت اعم است از امر کردن. مثل این است که این جوری دعوت نمی‌کند این جوری دعوت می‌کند می‌گوید ادعوه اعم است دیگه. می‌آید استدلال می‌کند، خب این هم یک راه دعوت است. استدلال می‌کند بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد و بطلان آراء دیگران. یا به طور کلی می‌آید می‌گوید کسی که شیعه بشود با توجه به این ادله اهل نجاست، کسی که شیعه نباشد نه. این‌ها هم دعوت هست دیگه. با این نه امر می‌کند نه نهی می‌کند.

سؤال: ...؟

جواب: موضوع چی را برمی‌دارد؟

سؤال: این که دعوت می‌کند.

جواب: نه داریم می‌فهمیم، از این می‌فهمیم پس آن جایی که امام(ع) در پاسخ این سؤال که گفت «کیف اقیهم» فرمود «تأمرهم و تنهاهم» این نمی‌خواهد حضرت بفرماید که راه فقط همین است؛ این امر است. امر و نهی کردن به این معنا است. می‌خواهد مصداق را ذکر بکند.

سؤال: ...؟

جواب: چی نشده باشد؟

سؤال: موضوع برداشته نشده باشد.

جواب: یعنی چی موضوع؟

سؤال: ... آن اقوامش ...؟

جواب: این جا مفروضی نیست که کسان دیگه آمدند آن ها را هدایت بکنند. آن سؤال می کند من آن ها را دعوت بکنم، حضرت می گوید بله، چون این دعوت کردن تو مصداق آیه است. همین دعوت کردن تو مشمول آیه شریفه است. همین دعوت کردن مشمول آیه شریفه است پس این نشان می دهد که آن چه که مدلول آیه شریفه است امر و نهی نیست، مطلق دعوت است، وقتی که امر و نهی نشد، مطلق دعوت شد پس بنابراین آن جا اگر امر را فرمودند از جهت این که مصداقی از دعوت است فرموده. بنابراین یک امر عامی، یک امر مطلق در این آیه مورد نظر هست امام علیه السلام اگر امر فرموده از این باب فرموده است. این بیان پنجم هست که ما به واسطه این می توانیم رفع تعارض بکنیم. یعنی ما حصل رفع این تعارض این می شود که بنابراین آن روایات وارده در ذیل آیه مبارکه دیگه دلالت بر حصر نمی کند. بلکه دلالت می کند بر این که یک مصداقی ذکر شده ولو امر آن جا به معنای عرفی اش باشد. همان معنای عرفی و لکن حصر در این معنای عرفی از آن فهمیده نمی شود چرا؟ برای خاطر این که امام دعوت به سایر طرق را هم مصداق آیه قرار داد. بنابراین آن جا به لسان باشد، به ید باشد، به اظهارات دیگه باشد، به استدلال کردن باشد، همه این ها را هم می تواند شامل بشود. چون آن چه که امام می فرماید مدلول این آیه شریفه هست چیه؟ دعوت کردن است. یک معنای عامی است حتی شاید اوسع از دعوت هم باشد. دعوتش را حالا به واسطه این روایت ما می فهمیم. بنابراین از این روایت شریفه هم می توانیم استفاده بکنیم به این مشکل حل بشود. خب راه های دیگری هم وجود دارد.

اما جواب ششم:

سؤال: ...؟

جواب: اقدام عملی بله. اگر مصداق دعوت بشود بله. عرض کردیم که از این روایت باز حصر هم نمی فهمیم. ممکن است یک سؤال دیگری هم بکند بگوید بله آقا. بگوید آقا من خودم حرف نمی زنم ولی مثلاً هر روز می روم توی آن مسجد نماز می خوانم تا این که مردم بفهمند. می گوید بله «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً» شیخنا الاستاد قدس سره می فرمود که این دو سالی که من رفتم تهران برای خواندن فلسفه چون آن زمان فلسفه تهران قوی بود زمان آقای شاه آبادی بود، شاه آبادی بزرگ که استاد مرحوم امام است. می فرمود که مرحوم آقای شاه آبادی یک مسجدی نماز جماعت در آن اقامه می فرمود که توی خیابان لاله زار بود که بدترین جای تهران در آن زمان بود. مشروب فروشی ها و سینماها و بی حجابی ها آن جا دیگه غوغا می کرد. مرحوم شاه آبادی پیاده از این خیابان می آمد بروم نماز و می فرمود من عمداً پیاده می آمم تا این مردمی که متوغل در گناه و معصیت و دوری از خدا هستند ببینند یک آخوندی که مذکر آخرت و معنویت و قیامت هست دارد از این جا رد می شود. با همین مرور من از این خیابان این یک عده ای را بالاخره به فکر می اندازد که یک قیامتی هم هست، یک حساب و کتابی هم هست، یک خدایی هم هست، یک احکامی هم وجود دارد خب این هم هست. خب حالا اگر از حضرت یک کسی می آمد سؤال می کرد که من از آن محله عبور می کنم می روم مسجد می فرمود بله «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً» می فهمیم که بله اعم است.

سؤال: ...؟

جواب: بله حالا

این به خدمت شما این قلت که آن اشکالی که شما می‌کردید این جا می‌گفتید چی؟ می‌گفتید این روایات اباء دارد از این که امر اعم باشد یعنی شامل ید هم بشود برای این که آن از آن چیزی که آن هراسان بود نمی‌شود بگویم حضرت جوابی داد که همان را باز می‌فرماید بله باید انجام بدهی. پس این جا هم درسته اما لولا این ابایی که در روایات ذیل آیه هست و الا با توجه به آن اباء این تعارض حل نمی‌شود. چون اگر بخواهد این دلالت بکند بر این که این امری که حضرت فرمودند من جهة المصداق است، نه چیزهای دیگه هم هست. فقط یک مصداق اجلائی خواستند بگویند، یک مصداقی را خواستند این جا بفرمایند نه حصر خواستند بکنند. پس ما به آن نتیجه نمی‌رسیم.

سؤال: ... فقط حصر را مطرح کردید.

جواب: چون با حصر است که تعارض پیدا می‌شود و الا اگر این جا که حضرت فرموده است تأمرونهم مقصود حضرت از تأمرونهم همان باشد که آن جاست.

سؤال: ...؟

جواب: اگر این هم مقصود همان باشد که آن جاست که تعارضی ندارد. پس تعارض مبتنی است بر این که این تأمرونهم و تنهونهم این جا معنایش غیر آن باشد که آن جا هست. آن جا جامع بود از امر به خاطر تثلیث، به قرینه تثلیث مراد از امر جامع شد. این جا اگر فقط مقصود چی باشد؟ امر عرفی باشد که بگوید صل و لاتقطع و امثال ذلک باشد، این صیغ امر و نهی بخواهد باشد. بگوید فقط این است وظیفه شما، مازاد بر این نیست. اگر این باشد با آن تعارض می‌کند اما اگر ما این جا آمدم یا به وجهی که دیروز می‌گفتم به واسطه آن روایت یحیی الطویل می‌گفتم نه چیزهای دیگه هم داخلش می‌شود خب تعارض برطرف می‌شد منتها آن اشکالش این بود که اباء دارد. یا به طریق امروز که می‌گویم از روایت معتبره سلیمان بن خالد استفاده می‌کنیم که این ولو این جا امام فرموده تأمرونهم و مثل آن جا نمی‌گویم مراد از این تأمرونهم معانی دیگر هست. این فرقی با آن قبلی این است. آن جا می‌گفتم خود تأمرونهم یا به نحو استعمال یا به نحو حکومت یا به نحو دلالت التزام چیزهای دیگر را هم می‌آورد. این جا این را نمی‌گویم. می‌گویم منظور از این تأمرونهم در این آیه فقط و فقط همین افعَل و لاتفعل مقصود است اما این روایت می‌گوید این افعَل و لاتفعل را از باب مصداق ذکر کرده، یک مصداقی را ذکر کرده نمی‌خواهند بگویند حصر در این دارد. پس بنابراین منافات ندارد که آن جا امر بگوید مطلق مقصود است این امری که این جا هست من باب مصداق فرموده یک مصداقش را فرموده.

سؤال: استاد اول قوایه را معنی کردند.

جواب: حالا آن حرف دیگری است. این فعلاً روی مسلک صاحب جواهر است که مسلک صاحب جواهر یک مقدمه مطویه داشته که می‌خواهد بگوید این آیه مبارکه متعرض شعبه‌ای از امر به معروف است ولی وقتی که این جا این جوری شد این شعبه امر به معروف با آن امر به معروف‌های دیگه که فرق نمی‌کند پس حرف این جا در جاهای دیگه هم هست پس تعارض درست می‌شود. این مسلک صاحب جواهر. حالا ان شاءالله جواب

بعدی که می‌دهیم همین است که آیا اصلاً این آیه مبارکه متعرض مسأله امر به معروف می‌شود یا یک حرف دیگری دارد می‌زند آن حالا جواب‌های بعدی.

پس بنابراین به این بیانی که عرض شد ممکن است رفع تهافت و تعارض بشود. اما این **إن قلت؛ این قلت که باز...** پس بنابراین این درمان نمی‌کند درد این آقا را.

جواب این است که اباء این جا ندارد که این از باب مصداق باشد چون بقیه چیزها حضرت فرموده این کار را بکن یعنی ممکن است حضرت بخواهد بگوید از همین قبیل است اگر چیزهای دیگری هم باشد. این که جرح و قتل و فلان و این‌ها نیست ممکن است این هم باشد که بله از نظر عمل خودت مواظبت بکند حالا غیر از این که می‌گویی. در روایات ما هست که یک نفر از امام علیه السلام سؤال کرده در تہذیب شیخ ظاهراً دیدم این روایت را که عرض کرده آقا شب موفق به نماز شب نشدم بعد از نماز صبحم اشکال ندارد که قضا کنم نماز شب را؟ خیلی جواب حضرت عجیب بوده، فرمودند عیب ندارد ولی مواظب باش زن و بچہات نفهمند که تو نماز شب را در وقتش نخواندی داری قضا می‌کنی که این الگوی بد رفتاری آن‌ها نشود. این قدر مهم است پدر و مادر در خانه. معلم، یک روحانی در یک محل، یک روحانی در یک شهر این خیلی مهم است. ما پدرمان قدس سره وقتی قم مباران می‌شد هر چی به او گفتند برو گفت نه، من باید همین جا باشم که مردم هم باشند. اگر ما داریم یک حرف‌هایی می‌زنیم باید خودمان هم پای آن ایستاده باشیم دیگه. باید همین جا باشیم. بنابراین روحانی فرق می‌کند. روحانی توی یک محلی باشد وقت اذان ظهر توی نانوایی دارد نان می‌گیرد این چه جور ما به مردم بگوییم تا گفتند الله اکبر، لیک بگو و برو مسجد. این است که این مهم است. امام علیه السلام به حسب آن نقل چون روایت خیلی روایت تکان دهنده‌ای است، فرمود عیب ندارد ولی نگذار آن‌ها بفهمند و سجدات را هم این قرار نده.

خب حالا این جا حضرت حالا یکی از باب مصداق گفتند. حالا چیزهای دیگر هم که ممکن است باشد آیا در حدی است که اباء دارد یا نه ممکن است آن‌ها هم یک چیزهای آسانی باشد. در این حد اباء نباشد. این دیگه دلالتی این جا ندارد، این فرق می‌کند با آن حرف‌های آن جا. آن جا چون آن‌ها را هم داخل می‌کردیم آن هم تکلیف شدید می‌شد. اما این جا چون از باب مصداق است ممکن است یک مصداق‌های دیگری هم باشد اما حالا آن مصداق‌های دیگه امور خیلی صعب است یا آن‌ها ممکن است آسان باشد. این را دیگه این جا دلالت ندارد. این تفاوت بین راه حل پنجم و راه حل چهارم این جا وجود دارد.

سؤال: ...

جواب: رفع می‌شود دیگه چون حصر از بین رفت.

سؤال: ...

جواب: نه نمی‌دانیم دیگه پس تعارض دیگه نیست. این روایات با آن تعارض نمی‌کند.

سؤال: ...

جواب: این پس از امر یک چیز اعمی مقصود است. این طور نیست که فقط خصوص آن مقصود باشد ممکن است یک چیزهای آسانی باشد یا آن‌ها استحقاق داشته باشد در این جا که حالا در جواب‌های بعد که می‌دهیم این روشن‌تر می‌شود.

سؤال: ...؟

جواب: تخصیص نه.

سؤال: ...؟

جواب: نه، ولی این نمی‌فهماند که فقط مقصود از این امر فقط این است. و تو هیچ وظیفه دیگری نداری. این را که تو وظیفه دیگری نداری دلالت نمی‌کند. حالا این ششم را توجه بفرمایید. با ششم شاید بعضی از اشکالات برطرف بشود.

ششم این است که لو سلمنا فإِنَّه اخص. اگر ما همه حرف‌ها را قبول کنیم یعنی بگوییم آقا فقط دارد می‌گوید وظیفه همین است؛ امر عرفی افعَل و لاتفعل است نه مازاد بر این. اگر این را هم قبول کنیم قد یقال معارضه باز نیست چون این اخص مطلق است نسبت به آن‌ها. یعنی ممکن است شارع بگوید نسبت به اهل از باب امر به معروف آن‌ها که تو وظیفه داری در این جا فقط گفتن لسانی است، عملی و این‌ها را تو این جا وظیفه نداری. چرا؟ وجه هم می‌تواند داشته باشد. وجهش این است که اجنبی با اجنبی بیاید امر کند، نهی کند، بزند و مراتب دیگر را هم انجام بدهد که با هم نمی‌خواهند زندگی کنند اما با اهل و قوم و خویش و فرزندی که آدم با هم می‌خواهد زندگی کند حضرت می‌گوید کار را به آن جاها دیگه تو نکشان که بزنی، مراتب عالیّه یدی را اعمال بکنی. برای اهل فقط بگو. حالا یک روایتی بعداً خواهیم خواند توی ادله که به آن استدلال شده برای این که امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست. در آن جا بعضی‌ها آمدند خدمت امام رضا سلام الله علیه عرض کردند که آقا بعضی این قوم و خویش‌های شما کار خلاف انجام می‌دهند شما این‌ها را نهی کن. حضرت فرمود نمی‌کنم، تقریباً به این مضمون حضرت فرمودند چون امر و نهی خشن است. اگر من این‌ها را امر و نهی بکنم این خشن است، ما با این‌ها قوم و خویش هستیم نمی‌توانیم با هم زندگی بکنیم. حالا آن جا جواب آن روایت را باید چه جور داد در محل خودش می‌آید ان شاء الله. حضرت می‌فرماید توی اهل؛ برادرت هست، خواهرت هست، عمویت هست، عمهات هست، فلان هست، بچه‌هایت هستند این‌ها را امر و نهی بکن، بیش از این خدا به عهده تو نگذاشته اما به اجنبی‌ها می‌گوید نه آقا هم امر و نهی داری هم به لسان اگر آن فایده نکرد بالید. بنابراین وجه دارد، عقلایی هم هست که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر اقارب و آن‌هایی که انسان می‌خواهد با آن‌ها زندگی کند باید روابط حسنه با هم داشته باشند و با هم هستند و چشم‌شان هر روز توی چشم هم دیگه هست و برای این که چیز نشوند آن جا می‌گوید همین بگو به آن‌ها. دیگه اگر قبول نکرد بقیه‌اش به تو مربوط نمی‌شود دیگران و اجنبی و کسانی که این‌ها اهل آن‌ها نیستند آن مراتب وظیفه آن‌ها است دیگه. بنابراین اشکالی ندارد لو فرضنا که دلالت روایات وارده در ذیل آیه شریفه بر این باشد که نسبت اهل جز همین افعَل و لاتفعل وظیفه‌ای نداری اشکالی ندارد می‌گوییم این اخص مطلق است.

و اما جواب اخیر و آخرین جواب این است که اصلاً ممکن است بگوییم این آیه شریفه و روایات وارده در ذیل این آیه شریفه بابش غیر باب امر به معروف و نهی از منکر است. و آن چه که روات هم از این آیه فهمیدند اصلاً امر به معروف و نهی از منکر نیست چرا؟ خدا فرموده «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً» یعنی محافظت کنید که وارد جهنم نشود فلذا گفته آقا چه جوری محافظت کنیم؟ ما اختیار دیگران را که نداریم. حالا خودمان را می‌توانیم محافظت کنیم که خودمان گناه نکنیم، اطاعت خدای متعال را انجام بدهیم، واجبات‌مان را انجام بدهیم، محرّمات را ترک کنیم، خب خودمان می‌توانیم. اما ما دیگران

را چه جور می‌توانیم حفظشان کنیم از این که جهنم نروند. خب فعل اختیاری آنها است، هر چی بگویی نماز بخوان خب این می‌تواند پا بشود نماز بخواند، دولا و راست بشود قصد نکند. ما دیگه قصدش را چه جور ایجاد کنیم؟ یا درست وضو نگیرد، مگر ما همه جا می‌توانیم همراهش باشیم. پس آن که آیه شریفه دارد وظیفه می‌گوید «قوا انفسکم» فلذا غیر واحدی از روایت گفتند آقا چه کار کنیم، از دست ما نمی‌آید. حضرت می‌گوید نه این وقایه به همین اندازه است که شما امر و نهی‌شان بکنی، این جا خدا این مقصودش است. اگر هم گفته وقایه چون در راستای آن قرار می‌گیرد، دخالت در آن، حیثیت اعدادیه دارد، عزت معده برای آن جهت هست فرموده «قوا» و الا معلوم است که از عهده کسی بر نمی‌آید. از عهده پیامبر هم بما الله پیامبر، نه بما الله خالق و کار تکوینی می‌تواند بکند. پیامبر هم نمی‌تواند. چه کار بکنیم؟ خب غیر از این که بفرماید. بنابراین کار اختیاری دیگران را که با کار اختیاری دیگران است که آنها وقایتی از نار برای آنها پیدا می‌شود. این که از عهده کسی نمی‌آید. فلذا از ائمه می‌آمدند سؤال می‌کردند، ائمه علیهم السلام می‌فرمودند بله همین که این را بگویی دیگه آن وظیفه آیه را انجام دادی شما. پس آن چه که در آیه هست وقایه هست، این وقایه‌ای که در آیه شریفه هست حضرت فرموده به امر و نهی تمام است و چیز دیگری نیست بنابراین باب این آیه شریفه و روایاتش ممکن است بگوییم اصلاً از باب امر به معروف جداست فلا تعارض بین ادله وارده در باب امر به معروف و بین روایات وارده در ذیل آیه مبارکه. این بحث بحمدلله تمام شد

و صلی الله علی محمد و آل محمد.